

آموزه نخست: شکر نعمت

☐ منت خدای را عزّ و جلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت:

قلمرو زبانی: مَنّت: نیکویی، سپاس، شکر، جمع آن: مَنّ / منت خدای را: «را» حرف اضافه در معنی «برای» / عزّ و جلّ: گرامی، بزرگ و بلند مرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود / طاعت: فرمانبرداری، بندگی، عبادت / قربت: نزدیکی (هم‌آوا؛ غربت: غریبی، دوری از خاتمان) / اندر: در / به شکر اندرش: دو حرف اضافه برای یک متمم، «در شکرش» / مزید: افزونی، زیادی / حذف فعل «است» به قرینه لفظی (در شکرش مزید نعمت است.) // **قلمرو ادبی:** قربت، نعمت: سجع متوازی (رشته انسانی) / طاعتش موجب قربت است: تلمیح به آیه شریفه «وأسجدوا واقربوا» / و به شکر اندرش مزید نعمت: تلمیح به آیه شریفه «لئن شکرتم لازیدنکم» / نمونه نثر مسجع یا آهنگین

بازگردانی: سپاس ویژه خداوند است (گرامی و بزرگ) که بندگی‌اش موجب نزدیکی به اوست و سپاس‌گزاری‌اش سبب افزایش نعمت.

پیام: فرمانبرداری موجب نزدیک به خداوند است

☐ هر نفسی که فرو می‌رود ممدّ، حیات است و چون برمی‌آید مفرّح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمت شکر واجب.

قلمرو زبانی: نفس: دم / برمی‌آید: بالا می‌آید / ممدّ: یاری رساننده، مددکننده / حیات: زندگی (هم‌آوا؛ حیاط: صحن خانه) / چون: هنگامی که / مفرّح: شادی بخش، فرح‌انگیز / ذات: سرشت، گوهره / حذف فعل «است» به قرینه لفظی (بر هر نعمت شکر واجب است.) // **قلمرو ادبی:** حیات، ذات: سجع / فرو می‌رود، بر می‌آید: تضاد

بازگردانی: هر نفسی که فرو می‌رود یاری دهنده زندگی است و هنگامی که بیرون می‌آید شادی‌بخش جان ماست. پس در هر نفسی دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمتی شکر واجب می‌گردد.

پیام: وجوب شکرگزاری از خدا

از دست و زبان که بر آید / کز عهده شکرش به در آید

قلمرو زبانی: که: چه کسی / کز: که از / **قلمرو ادبی:** وزن: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعلین (رشته انسانی) / دست، زبان: تناسب / دست: مجاز از کردار / زبان: مجاز از گفتار / برآید، درآید: جناس ناهمسان / از دست و زبان کسی بر آمدن: کنایه از توانایی داشتن / پرسش انکاری

بازگردانی: از توانایی و قدرت چه کسی برمی‌آید که از خداوند سپاس‌گزار می‌کند.

پیام: ناتوانی بنده در شکرگزاری از خدا

☐ اعملوا آل داوود شکراً و قلیلٌ من عبادی الشّکور: تضمین

بازگردانی: ای خاندان داوود، سپاس خداوند را گزارید و بندگان شکرگزارم اندک‌اند.



پیام: وجوب شکرگزاری از خدا

بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدای آورد

قلمرو زبانی: به: بهتر / تقصیر: کوتاهی، گناه / عذر: پوزش / حذف فعل «است» به قرینه معنوی (بنده همان بهتر است) // درگاه: بارگاه / قلمرو ادبی: وزن: مفتعلن مفتعلن فاعلن (رشته انسانی) / درگاه: مجاز از خدا / جناس ناهمسان: به (۱- بهتر ۲- حرف اضافه)

بازگردانی: همان بهتر که انسان به خاطر گناه و کوتاهی اش از خداوند پوزش بخواهد.

پیام: طلب آمرزش از خداوند

ورنه سزاوار خداوندی اش / کس نتواند که به جای آورد

قلمرو زبانی: ورنه: وگرنه / سزاوار: شایسته / به جای آوردن: ادا کردن، انجام دادن

بازگردانی: وگرنه هیچ کس نمی‌تواند آنگونه که درخور خداوند است از او سپاس‌گزاری کند.

پیام: ناتوانی بنده در شکرگزاری از خدا

▣ باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

قلمرو زبانی: بی حساب: بی اندازه / را: به معنای «به» / خوان: سفره، سفره فراخ و گشاده [هم‌آوا؛ خان: رئیس] / بی دریغ: بی مضایقه / قلمرو ادبی: باران رحمت: اضافه تشبیهی / خوان نعمت: اضافه تشبیهی / رسیده، کشیده: سجع پایانی قرینه‌ها و ترصیع هم دارد (تمام واژه‌ها در قرینه دو به دو با هم سجع دارد) / تلمیح به آیه: رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ / باران رحمت بی حسابش همه را رسیده: کنایه از مهربانی یزدان بر همگان / خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده: کنایه از بخشندگی یزدان بر همگان /

بازگردانی: باران رحمت بی شمار خداوند همه را فراگرفته و سفره نعمت‌های بی مضایقه او همه جا پهن است.

پیام: بخشندگی یزدان

▣ پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.

قلمرو زبانی: ناموس: آبرو / فاحش: آشکار، واضح / دریدن: پاره کردن (بن ماضی: درید، بن مضارع: در) / وظیفه: وجه معاش، مقرری / مُنکر: زشت، ناپسند / روزی: رزق / قلمرو ادبی: پرده ناموس: اضافه تشبیهی / وظیفه روزی: اضافه تشبیهی / پرده دریدن: کنایه از رسوا کردن، فاش کردن راز / ندرد، نبرد: سجع (شبه جناس) / پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد: اشاره به ستار العیوبی خداوند / وظیفه روزی به خطای منکر نبرد: صفت رزاقیت یزدان، هُو الرِّزَّاق، تلمیح

بازگردانی: آبروی بندگان را با وجود گناه آشکار نمی‌ریزد و روزی ایشان را به خاطر لغزش زشت قطع نمی‌کند.

پیام: پرده پوشی و روزی رسانی خداوند

▣ فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.



قلمرو زبانی: فراش: فرش گستر، گسترنده فرش؛ خدمتکار / دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند / بنات: ج بنت، دختر / را: حرف اضافه «به» / بنات: گیاه، رستنی / مهد: گهواره / قلمرو ادبی: فراش باد صبا، دایه ابر بهاری، بنات بنات، مهد زمین هر چهار مورد اضافه تشبیهی / فرش زمردین: استعاره از سبزه و چمن / فراش، فرش، بگسترده: مراعات نظیر / فراش، فرش: هم ریشگی / باد صبا، ابر بهار، بنات، زمین: تناسب / دایه، بنات، مهد، بپرورد: تناسب / کلّ عبارت آرایه تشخیص دارد. / بگسترده، بپرورد: سجع / مهد زمین: تلمیح به آیه: الم نَجْعَلُ الارضَ مهاداً (آیا ما زمین را گهواره نگردانیدیم؟)

باور عامیانه: در گذشته گمان می‌کردند علت آمدن بهار و سبزی درختان وزش باد صباست.

بازگردانی: به باد صبا که مانند خدمتکار است گفته تا سبزه و چمن را بگستراند و به ابر بهاری که مانند دایه است گفته تا گیاهان را که همچون دختران اند در زمین پرورش دهد.

پیام: فرمان خداوند برای سرسبزی زمین

☐ درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده.

قلمرو زبانی: خلعت: جامگی / قبا: جامه، جامه‌ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف پیش را با دکمه به هم پیوندند / ورق: برگ / بر: پهلو / شاخ: شاخه / قدوم: آمدن، قدم نهادن، فرارسیدن / قلمرو ادبی: جانبخشی در سراسر عبارت / اضافه تشبیهی: قبای سبز ورق، اطفال شاخ، کلاه شکوفه / در بر گرفتن: کنایه از پوشیدن / اطفال شاخ را: «را» فك اضافه «بر سر اطفال شاخ» / قدوم موسم ربیع: تشخیص / موسم: فصل، هنگام، زمان / ربیع: بهار / خلعت نوروزی، موسم ربیع: مراعات نظیر / شاخ، درخت، ورق، شکوفه، نوروز، ربیع: مراعات نظیر / بر: مجاز از تن / نوروز، خلعت، قبا: مراعات نظیر / اطفال، کلاه، سر: مراعات نظیر / بر، سر: جناس / گرفته، نهاده: سجع

بازگردانی: خداوند درختان را پربرگ کرده است و برگ‌هایشان مانند قبای سبز رنگ است و شاخه‌ها با آمدن فصل بهار پر از شکوفه شده‌اند و شکوفه‌هایشان مانند کلاه است.

پیام: آفرینندگی خداوند

☐ عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته:

قلمرو زبانی: عصاره: افشره، شیره / تاک: انگورین، درخت انگور، رز / شهد: عسل، انگبین / فایق: برتر، برگزیده (در اینجا «ناب») / شهد فایق: عسل ناب / نخل: خرمابن / باسق: بلند / قلمرو ادبی: عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده: تشبیه / فایق، باسق: سجع / شده، گشته: پایه سجع / عصاره تاك، شهد، فایق: تناسب / نخل باسق: «والنخل باسقات» / تخم خرما، نخل باسق: مراعات نظیر، اشاره به صفت توانایی خداوند

بازگردانی: افشره درخت مو با نیروی ایزدی، عسل ناب شده است و تخم خرمایی با پرورش خداوند خرمابن بلندی گشته است.

پیام: قدرت یزدان

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نائی به کف آری و به غفلت نخوری

قلمرو زبانی: غفلت: نادانی / فلک: آسمان، گردون / قلمرو ادبی: وزن: فعلاتن فعلاتن فعطن (رشته انسانی) / ابر و باد و مه و خورشید و فلک: تناسب، مجاز از همه جهان / در کار بودن: کنایه از «در تکاپو بودن» / نان: مجاز از روزی / به کف آوردن: به دست آوردن، کنایه / تشخیص: ابر و باد



و مه و خورشید و فلك مشغول اند / تلمیح به آیه شریفه: «و سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ و الْقَمَرَ دَائِبِينَ» / کف: مجاز از دست / واج آرایی «و» / به غفلت خوردن: کنایه از «با ناآگاهی زندگانی کردن»

بازگردانی: ابر، باد، ماه، خورشید و آسمان در تکاپویند تا تو روزیت را به دست آوری و با ناآگاهی زندگانیات را نگذرانی.

پیام: برتری انسان، پرهیز از غفلت و نادانی

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار / شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

قلمرو زبانی: همه: همه پدیده‌ها / از بهر: برای (هم‌آوا؛ بحر: دریا) / سرگشته: حیران، هاج و واج / فرمان بردار: مطیع، اطاعت کننده / قلمرو ادبی: تو، فرمان: واژه آرایی / فرمان بردار، فرمان نبری: هم ریشگی (رشته انسانی)

بازگردانی: همه پدیده‌ها به تو خدمت می‌کنند و از تو فرمانبرداری می‌کنند. منصفانه نیست که تو از خداوند فرمان نبری.

پیام: فرمانبرداری از خدا

■ در خیر است از سرور کائنات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی- صلی ... علیه و آله و سلم

قلمرو زبانی: خبر: حدیث / سرور: بزرگ، آقا / کائنات: م. کاینه، همه موجودات جهان / مفخر: آن چه بدان فخر کنند / صفوت: برگزیده / تتمه: باقی مانده؛ تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال گردش روزگار، مایه تمامی و کمال دور زمان رسالت / قلمرو ادبی: رحمت عالمیان: تلمیح به آیه شریفه: «و ما أرسلناک إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (ما تو را فقط رحمتی برای جهانیان فرستادیم.) // واج آرایی

بازگردانی: در حدیث آمده است از بزرگ موجودات، باعث افتخار هستی، رحمت جهانیان و برگزیده آدمیان و به جای مانده و پایان بخش زمان محمد مصطفی (پایان بخش نبوت)

پیام: ستایش پیامبر

شَفِيعٌ مَطَاعٌ نَبِيٌّ كَرِيمٌ / قَسِيمٌ، جَسِيمٌ، نَسِيمٌ، وَسِيمٌ

قلمرو زبانی: شفیع: شفاعت کننده / مطاع: فرمانروا، اطاعت شده / نبی: پیام آور، پیغمبر، رسول / کریم: رادمرد / قسیم: خوش چهره / جسیم: خوش اندام / نسیم: خوش بو / وسیم: دارای مهر و نشان پیامبری / قلمرو ادبی: قسیم، جسیم، نسیم، وسیم: جناس / واج آرایی

بازگردانی: شفاعت کننده، فرمانروا، پیام آور، رادمرد، خوش چهره، خوش اندام، خوش بو، دارای نشان پیامبری

پیام: ستایش پیامبر

بَلِّغِ الْعُلَى بِكَمَالِهِ، كَشَفِ الدُّجَى بِجَمَالِهِ / حَسَنَتٌ جَمِيعٌ خِصَالِهِ، صَلُّوا عَلَيْهِ وَ آلِهِ

بازگردانی: به سبب کمالش به بلندی رسید، با روی زیبای خودش تیرگی‌ها را زدود، همه خوی و رفتارش نکوست، بر او و خاندانش درود باد.



پیام: ستایش پیامبر

چه غم دیوار اَمّت را که دارد چون تو پشتیبان / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان

قلمرو زبانی: را: دارندگی «دیوار اَمّت چه غمی دارد.» / مرجع «تو»: پیامبر / باک: ترس / بحر: دریا (همآوا؛ بهر: بهره) / قلمرو ادبی: دیوار اَمّت: اضافه تشبیهی / بحر: تلمیح به ماجرای حضرت نوح (ع) / نوح، بحر، کشتیبان: تناسب / پرسش انکاری / پشتیبان، کشتیبان: جناسواره / اسلوب معادله

بازگردانی: مردمی که همچون تو پشتیبانی دارند اندوه و غمی ندارند. همانگونه که هر کس کشتیبان او نوح باشد از موج دریا نمی‌هراسد.

پیام: ستایش پیامبر، دلگرمی مسلمانان به پیامبر

■ هر گاه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق- جَلّ و علا- بردارد،

قلمرو زبانی: انابت: توبه، به خدای تعالی بازگشتن، پشیمانی / دست انابت: اضافه همراهی (اقتراعی) / اجابت: برآوردن / جَلّ و علا: بزرگ و والا است / قلمرو ادبی: پریشان روزگار: کنایه از بدبخت / انابت، اجابت: جناس

بازگردانی: هر گاه یکی از بندگان گنهکار بدبخت، دستش را به امید برآورده شدن به درگاه خداوند برافرازد،

پیام: توبه

■ ایزد تعالی در او نظر نکند. بازش بخواند باز اعراض کند بار دیگرش به تضرّع و زاری بخواند حقّ سبحانه و تعالی فرماید:

قلمرو زبانی: ایزد: خداوند / نظر: نگاه / بازش، بار دیگرش: «ش: مفعول»، جهش ضمیر / خواندن: صدا کردن / اعراض: روی برگرداندن از چیزی، روی گردانی، انصراف / تضرّع: زاری، التماس / سبحانه و تعالی: پاک و والاست خداوند / قلمرو ادبی: باز، بار: جناس / نظر کردن: کنایه از توجه کردن

بازگردانی: خداوند به او توجه نمی‌کند. بنده دوباره او را می‌خواند. خداوند دوباره روی برمی‌گرداند. بنده بار دیگر با زاری خداوند را صدا می‌زند. خداوند می‌فرماید:

پیام: توبه و طلب بخشایش

■ یا ملائکتی، قد استحببت من عبدی و لیس له غیری فقد غفرت له. دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

ترجمه عبارت عربی: ای فرشتگان من، از بنده ام شرمگین شدم و او کسی را به جز من ندارد پس او را آمرزیدم.

قلمرو زبانی: دعوت: دعا / برآوردم: برآورده کردم / قلمرو ادبی: تضمین: «یا ملائکتی»

بازگردانی: ای فرشتگانم از بنده‌ام شرممنده شدم. او به جز من کسی را ندارد؛ پس او را آمرزیدم. دعایش را برآوردم و امیدش را ناامید نکردم که از دعا و زاری بنده‌ام شرم دارم.



پیام: آمرزش خداوند

کرم بین و لطف خداوندگار / گنه بنده کرده است و او شرمسار

قلمرو زبانی: کرم: بخشندگی، جوانمردی / لطف: مهربانی، نیکویی / او: مرجع ضمیر خداوندگار / شرمسار: شرمنده / قلمرو ادبی: خداوندگار، بنده: مراعات نظیر یا تضاد / کرم، لطف: تناسب / واج‌آرایی «ر» / تلمیح به «یا ملائکتی قد استحييت من عبدي.....»

بازگردانی: بزرگواری و لطف خداوندگار را ببین که گناه را بنده کرده است و خداوند شرمسار است.

پیام: لطف خدا

■ عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ماعبدناک حقّ عبادتک و واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که ماعرفناک حقّ معرفتک.

قلمرو زبانی: عاکف: اعتکاف کننده، کسانی که در مدت معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند؛ مسجدنشین / جلال: شکوه/ تقصیر: کوتاهی / معترف: اعتراف کننده / واصف: وصف کننده / حلیه: زیور، زینت / جمال: زیبایی / تحیر: سرگشتگی، حیرانی / منسوب: نسبت داده شده (هم‌آوا؛ منصوب: نصب شده) / قلمرو ادبی: کعبه جلال، حلیه جمال: اضافه تشبیهی / عاکف، کعبه، عبادت: تناسب / جلال، جمال: تناسب، جناس / ما عبدناک حقّ عبادتک (ما تو را آن گونه که حق تو است نپرستیدیم)، ما عرفناک حق معرفتک (ما تو را آن گونه که حق تو است نشناختیم): تضمین

بازگردانی: اعتکاف کنندگان در کعبه بزرگی‌اش اعتراف دارند که در عبادت او کوتاهی کرده‌اند و می‌گویند که: حق بندگی تو را به جا نیاورده‌ایم و وصف کنندگان زیور زیبایی‌اش سرگشته‌اند که تو را آنگونه که شایسته‌ای نشناخته‌ایم.

پیام: ناتوانی بنده در شکرگزاری از خدا

گر کسی وصف او ز من پرسد / بیدل از بی نشان چه گوید باز

قلمرو زبانی: مرجع او: خداوند / بیدل: عاشق (در اینجا خود سعدی) / بی نشان: منظور خداوند بی نشان است / قلمرو ادبی: تلمیح به «إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ وَلَا يُدْرَكُ» (همانا خداوند وصف نمی‌شود و درک نمی‌گردد.)// پرسش انکاری

بازگردانی: اگر کسی وصف خداوند را از من بخواهد، نمی‌توانم سخنی بگویم؛ زیرا من عاشقم و خداوند بی نشان است.

پیام: وصف ناپذیری خدا

عاشقان کشتگان معشوق‌اند / بر نیاید ز کشتگان آواز

قلمرو ادبی: بیت دوم تلمیح به حدیث «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانَهُ» کسی که خدا را شناخت زبانش کند می‌شود و نمی‌تواند چیزی بگوید. / کشتگان: واژه‌آرایی / عاشق، معشوق: هم ریشگی (رشته انسانی) /

بازگردانی: عاشقان به دست معشوقشان کشته می‌شوند. از کشته صدایی شنیده نمی‌شود.

پیام: خاموشی عاشق در وصف خداوند



■ یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرورده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده آن گه که از این معاملات باز آمد، یکی از یاران به طریق انبساط گفت: از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟

قلمرو زبانی: صاحب‌دلان: عارف، دل آگاه / جیب: گریبان، یقه / مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق / بحر: دریا (هم‌آوا؛ بهر: بهره، نصیب) / مستغرق: غرق شده / معاملات: اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی، در متن درس مقصود همان کار مراقبه و مکاشفه است / باز آمد: بازگشت / به طریق: به خاطر / انبساط: حالتی که در آن احساس بیگانگی و ملاحظه و رودریاستی نباشد؛ خودمانی شدن / تحفه: هدیه، ارمغان / کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن / قلمرو ادبی: سر به جیب فروردن: کنایه از گوشه نشینی / جیب مراقبت: اضافه اقتراعی / مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن، در اصطلاح عرفانی پی بردن به حقایق است / بحر مکاشفت: اضافه تشبیهی / بوستان: استعاره از معرفت الهی یا همان حالت خوش عرفانی که عارف داشته / ما را: حرف اضافه «به ما» / بحر، مستغرق: تناسب / سجع

بازگردانی: یکی از عارفان که در حال مراقبت بود و در کشف حقایق عرفانی غرق شده بود آن گاه که از این حالت بازگشت، یکی از دوستانش از روی شادی و خودمائی شدن به او گفت: از این حالت عرفانی که بودی، به ما چه سوغاتی پیش کش می‌کنی؟

پیام: طلب یاری از عارف

■ گفتم به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم هدیه اصحاب را. چون برسیدم بوی گل چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!

قلمرو زبانی: درخت: بوته / بوی گل: جهش ضمیر (بوی گل من را) / هدیه اصحاب را: را به معنای «برای» حرف اضافه / اصحاب: ج صحابه، یاران / قلمرو ادبی: درخت گل: استعاره از معارف و حقایق الهی، مشاهده جمال حق، حالت عرفانی حاصل از مراقبه و مکاشفه / درخت گل، بوی گل: تناسب / بوی گل: استعاره از جلوه جمال حق / دامن از دست رفتن: کنایه از اختیار از دست دادن، از خود بی خود شدن، در اینجا فنای کامل / بوی گل چنان مست کرد: استعاره پنهان (بوی گل مانند باده من را مست کرد) / مست، دست: جناس / واج‌آرایی «س».

بازگردانی: گفتم به یاد داشتم که هنگامی که به درخت گل می‌رسم، به عنوان هدیه برای دوستانم دامنم را از گل پر کنم. چون به بوستان حقایق رسیدم بوی گل چنان مرا مست کرد که سرگشته و بی خود شدم.

پیام: خاموشی عاشق راستین

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

قلمرو زبانی: مرغ: پرنده / کان: که آن / شد: رفت، نابود شد / را: فک اضافه (جان آن سوخته) / آواز: صدا / قلمرو ادبی: ای مرغ: جانبخشی / مرغ سحر: بلبل، نماد عاشق ظاهری / پروانه: نماد عاشق راستین / جان، عشق، مرغ، سحر، پروانه: تناسب / تشخیص / جان شد: کنایه از اینکه درگذشت

بازگردانی: ای مرغ سحر، عشق و عاشقی را از پروانه یاد بگیر؛ زیرا پروانه سوخته جان درگذشت؛ اما سخنی نگفت. (کنایه از اینکه عاشق راستین جانش را برای دلبرش می‌دهد و هیچ سخن و اعتراضی نمی‌کند.)

پیام: خاموشی عاشق راستین



این مدعیان در طلبش بی خبرانند / کان را که خبر شد خبری باز نیامد

قلمرو زبانی: مدعی: ادعا کنند، لاف زننده / طلب: خواست، اولین وادی عرفان / کان: که آن / قلمرو ادبی: خبر: واژه‌آرایی / تلمیح به «من عرف الله کلَّ لسانه» /

بازگردانی: این ادعا کنندگان هیچ آگاهی از خدا و عرفان ندارند؛ زیرا هر کس در راه عرفان به مقصود راستینش برسد، هیچ گاه سخنی نمی‌گوید.

پیام: ناآگاه بودن ادعا کننده و پرسخن

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

واژه معادل	معنا
دارای نشان پیامبری	وسیم
مفْرَح	شادی بخش
انابت	به خدای تعالی بازگشتن
بریدن وظیفه	قطع کردن مقرّری

۱- جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید.

۲- سه واژه در متن درس بیابید که هم‌آوای آنها در زبان فارسی وجود دارد.

قربت: نزدیکی؛ غربت: دوری / **حیات:** زندگی؛ **حیاط:** صحن خانه // **منسوب:** نسبت داده شده؛ **منسوب:** به کاری گماشته شده

۳- از متن درس برای کاربرد هر یک از حروف زیر سه واژه مهم املائی بیابید و بنویسید.

ح (حلیه، تحفه، مفْرَح) / ق (قربت، مستغرق، باسق) / ع (عُصاره، عاکفان، معاملات)

۴- در عبارت زیر نقش دستوری ضمایر متصل را مشخص کنید.

بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!

ضمیر پیوسته «م» در «بوی گلم چنان مست کرد.» مفعول است. (بوی گل مرا چنان مست کرد.)

ضمیر پیوسته «م» در عبارت «دامنم از دست برفت» نقش مضاف الیه دارد. (دامنم از دستم برفت)

ضمیر: واژه‌ای است که به جای اسم می‌نشیند و از بازآورد اسم جلوگیری می‌کند. ضمیرهای شخصی بر دو گونه اند: پیوسته، گسسته یا جدا.

ضمیرهای شخصی گسسته: من، تو، او، ما، شما، ایشان

ضمیرهای شخصی پیوسته: م، ت، ش، مان، تان، شان

۵- به عبارت‌های زیر توجه کنید.

الف) همنشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از همنشین بد.



ب) آرزو گفت: «از نمایشگاه کتاب چه خبر؟»

در عبارت «الف» فعل جمله دوم ذکر نشده است؛ اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می‌تواند به فعل جمله دوم یعنی «است» پی ببرد. در این جمله حذف فعل به «قرینه لفظی» صورت گرفته است.

در عبارت «ب» جای فعل «داری» در جمله دوم خالی است؛ اما هیچ نشانه‌ای در ظاهر جمله شنونده را به وجود «فعل» راهنمایی نمی‌کند، تنها از مفهوم عبارت می‌توان دریافت که فعل «داری» از جمله دوم حذف شده است؛ در این جمله حذف به «قرینه معنوی» صورت گرفته است.

هر یک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می‌تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد آن را حذف به «قرینه لفظی» گویند؛ اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد، «حذف به قرینه معنوی» است.

□ در متن درس نمونه‌ای برای کاربرد هر یک از انواع حذف بیابید.

حذف فعل «است» به قرینه لفظی: منت خدای را عَزَّ و جَلَّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. (در شکرش مزید نعمت است.)

حذف فعل «است» به قرینه معنوی: بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدای آورد (بنده همان بهتر است)

حذف به قرینه لفظی

مواردی که حذف به قرینه لفظی به شمار می‌رود.

الف) گیله مرد گوشش به این حرف ها بدهکار نبود و اصلاً جواب نمی داد. (گیله مرد جواب نمی داد: حذف نهاد جا)

ب) رفته بودم که او را ببینم اما نتوانستم [.....]. (نتوانستم او را ببینم: حذف جمله.)

پ) بهمن دیروز آمد. کی؟ (کی بهمن آمد: حذف تمام اجزای جمله.)

بهرام آمد. چه کسی؟ (چه کسی آمد: حذف فعل.)

ت) [...] خلوتی داریم. (ما خلوتی داریم: حذف نهاد به قرینه لفظی.)

■ نه عمر خضر پماند نه ملک اسکندر / نزاع بر سر دنیی دون مکن درویش. (نه ملک اسکندر پماند.)

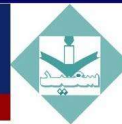
www.jafarisaeed.ir

@JS_ir
@sjafari_ir
jafari.saeed.ir اینستاگرام



حذف به قرینه معنایی

www.jafarsaeed.ir



مواردی که حذف به قرینه معنایی به شمار می رود.

الف) به سلامت، بسیار خوب، شکر خدا، به جان شما (حذف فعل در جمله های پرکاربرد).

ب) هرچه ارزان تر، بهتر. چه بهتر که شما این کار مهم را برعهده بگیرید. (حذف فعل اسنادی در جمله های مرکب.) (هرچه ارزان تر باشد، بهتر است.)

پ) به خدا. (به خدا سوگند می خورم.) **ت)** مرگ به که بیماری. (مرگ بهتر از بیماری است.)

ث) سعیدیا، مرد نکونام نمیرد هرگز. (سعیدی را فرامی خوانم)

ج) افسوس بر اینان که به غفلت گذرانند. (افسوس می خورم.)

■ تویی که خوبتری ز آفتاب و شکر خدا / که نیستم ز تو در روی آفتاب خجل (شکر خدا را می گویم.)

■ گه به دهان بر زده کف چون صدف / گاه چو تیری که رود بر هدف. (برزده بود. / چو تیری بود)

www.jafarsaeed.ir

@JS_ir

@sjafari_ir

jafari.saeed.ir اینستاگرام

قلمرو ادبی

۱- واژه های مشخص شده نماد چه مفاهیمی هستند؟

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

مرغ سحر: نماد عاشق دروغین؛ زیرا فقط سخن می گوید و لاف می زند. / پروانه: نماد عاشق راستین؛ زیرا جان خود را برای رسیدن به شمع می فشانند.

۲- با توجه به عبارت زیر به پرسش ها پاسخ دهید.

□ باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

□ فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.

الف) آرایه های مشترک دو عبارت را بنویسید.

سجع: رسیده و کشیده؛ بگسترد و بپرورد

تشبیه: باران رحمت؛ خوان نعمت؛ فراش باد صبا؛ دایه ابر بهاری؛ بنات نبات؛ مهد زمین



سجع یکسانی دو واژه در واج یا واج‌های پایانی و وزن یا هر دوی آنهاست. آرایه سجع در سخنی دیده می‌شود که دست کم دو جمله باشد؛ زیرا سجع‌ها باید در پایان دو جمله بیایند تا آرایه سجع پدید آید؛ مانند قافیه که در پایان مصراع‌ها یا بیت‌ها می‌آید.

انواع «سجع»

۱- **متوازی**: توانگری به هنر است نه به مال، و بزرگی به عقل است نه به سال. (وزن و واج پایانی یکسان)

۲- **مطرف**: دوستی را که به عمری فراچنگ آرند نشاید که به یک دم بپازارند. (واج پایانی یکسان)

۳- **متوازن**: مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال. (وزن یکسان)

ارزش موسیقایی سجع متوازی از همه سجع‌ها بیشتر است.

• سجع بیشتر در نثر به کار می‌رود؛ اما در شعر نیز نمونه‌هایی از آن را می‌توان یافت:
در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن / من خود به چشم خویشتم دیدم که جانم می‌رود

www.jafarisaeed.ir اینستاگرام: jafari.saeed.ir تلگرام: @JS.ir

ب) قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایه ادبی است؟ - استعاره از گیاهان است.

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم عبارت‌های زیر را به نثر روان بنویسید.

■ عاکفان کعبه جلالتش به تقصیر عبادت معترف که: ما عبدناک حقّ عبادتک.

اعتکاف کنندگان در کعبه بزرگی اش اعتراف دارند که در عبادت او کوتاهی کرده‌اند و می‌گویند که: حق بندگی تو را به جا نیاورده‌ایم. (پیام: ناتوانی مردم در شکرگزاری از خدا)

■ یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فروبرده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.

یکی از عارفان که در حال مراقبت بود و در دریای کشف حقایق عرفانی غرق شده بود، (پیام: مراقبه و کشف حقایق عرفانی)

۲- مفهوم کلی مصراع‌های مشخص شده را بنویسید.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری (پیام: غافل نبودن از یاد خدا)

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان (پیام: دلگرمی مسلمانان به پیامبر)

گر کسی وصف او ز من پرسد / بیدل از بی نشان چه گوید باز (پیام: ناتوانی عاشق از وصف خداوند)

۳- از کدام سطر درس مفهوم بیت زیر قابل استنباط است؟



هیچ نقاشت نمی‌بیند که نقشی برگشد / وان که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده ای

قلمرو زبانی: جهش ضمیر: نقاشت (نقاشی تو را)؛ مرجع «تو»: خدا / کلک: قلم / بنان: سرانگشت، انگشت / وان: و آن / از حیرتش (از حیرت کلک را از بنانش افکنده ای) / **قلمرو ادبی:** وزن: فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن (رشته انسانی) / کلک از بنان افکنده ای: کنایه از اینکه توان کشیدن ندارد / تناسب: نقش، نقاش، کلک / هم‌ریشگی: نقش، نقاش (رشته انسانی) / واج‌آرایی «ش» و «ن»

بازگردانی: هیچ نقاشی خداوند را نمی‌بیند که نقشی از او بکشد و هر کس که خداوند را دید به خاطر حیرت قلم را از دستش انداخته ای. (او توان کشیدن نقش تو را ندارد.)

- گفتم به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم هدیه اصحاب را. چون برسیدم بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!
 - این مدعیان در طلبش بی‌خبران‌اند / کان را که خیر شد خبری باز نیامد
 - گر کسی وصف او ز من پرسد / بیدل از بی‌نشان چه گوید باز
- عاشقان کشتگان معشوق‌اند / بر نیاید ز کشتگان آواز

گنج حکمت: گمان

■ گویند که بطی در آب روشنایی می‌دید. پنداشت که ماهی است. قصدی می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌یافت. چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، فرو گذاشت. دیگر روز هر گاه که ماهی بیدید، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نپیوستی، و ثمرت این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند.

قلمرو زبانی: بط: مرغابی / پنداشت: گمان کرد (بن ماضی: پنداشت، بن مضارع: پندار) / قصد کردن: خواستن، تکاپو / بیازمود: امتحان کرد (بن ماضی: آزمود، بن مضارع: آزما) / حاصل: فایده، سود / فرو گذاشت: رها کرد (بن ماضی: فرو گذاشت، بن مضارع: فروگذار) / دیگر روز: روز دیگر / بیدید: می‌دید / گمان بردی: گمان می‌کرد / قصد پیوستن: قصد کردن / ثمرت: ثمره، فایده، نتیجه / تجربت: تجربه /

بازگردانی: آورده‌اند که مرغابی‌ای در آب روشنایی دید. تصور کرد که ماهی است. تلاش می‌کرد تا آن روشنایی را بگیرد و هیچ چیزی نمی‌یافت. زمانی که بارها آزمایش کرد و سودی ندید، این کار را رها کرد. روز دیگر هر زمان که ماهی می‌دید، گمان می‌برد که همان روشنایی است؛ برای همین تلاش نمی‌کرد آن را بگیرد؛ نتیجه این تجربه آن شد که همیشه گرسنه ماند.

تجزیه و ترکیب متن

گویند که بطی در آب روشنایی ستاره می‌دید.



جمله مرکب / گویند: فعل، گذرا به مفعول و متمم، مضارع اخباری (می گویند)؛ جمله هسته / که: حرف پیوند وابسته ساز؛ جمله پس از آن در نقش مفعولی / در: حرف اضافه / آب: متمم قیدی / روشنایی: مفعول / می دید: فعل ساده، ماضی استمراری؛ جمله وابسته پنداشت که ماهی است.

جمله مرکب / پنداشت: فعل، گذرا به مفعول، ماضی ساده؛ جمله هسته / که: حرف پیوند وابسته ساز؛ جمله پس از آن در نقش مفعولی / ماهی: مسند / است: فعل اسنادی، گذرا به مسند، مضارع اخباری؛ جمله وابسته / حذف نهاد (آن روشنایی ماهی است) قصدی می کرد تا بگیرد

جمله مرکب / قصد: مفعول / می کرد: فعل گذرا به مفعول، ماضی استمراری؛ جمله هسته / تا: حرف پیوند وابسته ساز؛ جمله پس از آن در نقش قیدی / بگیرد: فعل تام، گذرا به مفعول، مضارع التزامی؛ جمله وابسته / حذف مفعول (او را بگیرد) و هیچ نمی یافت.

جمله ساده / و: حرف پیوند همپایه ساز / هیچ: ضمیر مبهم، مفعول / نمی یافت: فعل تام، ماضی استمراری منفی، گذرا به مفعول چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، فرو گذاشت.

جمله مرکب / چون: حرف پیوند وابسته ساز؛ جمله پس از آن در نقش قیدی / بارها: قید / بیازمود: فعل تام، ماضی ساده، گذرا به مفعول؛ جمله وابسته / حذف مفعول / و: حرف پیوند همپایه ساز / حاصل: مفعول («ی» ناشناس) / ندید: ماضی ساده / فرو گذاشت: فعل پیشوندی، گذرا به مفعول، ماضی ساده؛ جمله هسته دیگر روز هر گاه که ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛

جمله مرکب / دیگر روز: گروه قیدی / دیگر: صفت مبهم، وابسته پیشین / هر گاه که: حرف پیوند وابسته ساز / ماهی: مفعول / بدیدی: می دید؛ ماضی استمراری، گذرا به مفعول؛ جمله وابسته / گمان بردن: فعل مرکب / که: حرف پیوند وابسته ساز / همان روشنایی: گروه اسمی، مسند / همان: صفت اشاره، وابسته پیشین / است: فعل اسنادی، گذرا به مسند؛ جمله هسته قصدی نیبوستی،

جمله ساده / قصدی: مفعول (ی ناشناس) / نیبوستی: نمی پیوست، ماضی استمراری منفی و ثمرت این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند.

جمله مرکب / و: حرف پیوند هم پایه ساز / ثمرت: نهاد / این تجربت: گروه مضاف الیهی / این: صفت مضاف الیه / تجربت: مضاف الیه / آن: ضمیر اشاره، مسند / بود: فعل اسنادی، گذرا به مسند، ماضی ساده؛ جمله هسته / که: حرف پیوند وابسته ساز / همه روز: گروه اسمی، قید / گرسنه: مسند یا قید / بماند: فعل، ماضی ساده؛ جمله وابسته



گزاردن، گذاشتن و گذشتن

گزاردن: بن ماضی ← گزارده، بن مضارع ← گزار / معنی: انجام دادن، ادا کردن، گزارش کردن، تفسیر کردن؛ مانند: نماز گزار، خواب گزار، کار گزار، حج گزار، حق گزار، خدمت گزار، شکر گزار.

گذاشتن: بن ماضی ← گذاشت، بن مضارع ← گزار / معنی: نهادن، وضع کردن، اجازه دادن؛ مانند: قانون گزار، سرمایه گزار، بنیان گزار، تخم گزار.

گذشتن: بن ماضی ← گذشت، بن مضارع ← گذر / معنی: عبور کردن، سپری شدن، بخشودن؛ مانند: هامون گزار.

گوشزد: گاه در فعلهایی که به «ر» می انجامند میانوند «ا» پیش از «ر» افزوده می شود؛ مانند: شکریدن ← شکار / گذشتن ← گزار.



اینستاگرام: jafari.saeed.ir

تلگرام: @JS.ir www.jafarisaeed.ir